

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Historical

تاریخی

سخنران : مشرف  
انتقال به زبان نوشتار: سهیلا دهماسی  
۰۷ مارچ ۲۰۱۶

## حماسه سیاهکل و تأثیر آن بر جنبش انقلابی افغانستان

با عرض سلام خدمت تک تک شما حضار گرامی، و ادای احترام به یاد جانبازان سیاهکل و تمام جانبازان راه آزادی و سوسیالیسم!

دوستان عزیز، من کوشش می‌کنم که اندکی شمرده‌تر و آهسته‌تر صحبت کنم تا تغییر لهجه باعث آن نشود که حرفم را نتوانم درست بیان کنم و افهام و تفهیم صورت نگیرد.

به یقین در ظرف ۴۵ سالی که از تاریخ سیاهکل گذشته، شما بارها شاهد و شنونده بوده‌اید که دوستان گرامی آمده‌اند و راجع به نقش سیاهکل در جنبش چپ ایران سخنرانی داشته‌اند و مطمئناً گوشه‌های بسیار تاریک و ژرف از این مبارزه مسلحانه و خیزش ظفرنمون چند انسان آزاده را بیان کرده‌اند.

آنچه من امروز کوشش می‌کنم برایتان بیان کنم، تأثیر سیاهکل، به مثابه (تا جایی که ما می‌دانیم) نخستین مبارزه مسلحانه منطقه از موضع چپ و تأثیر آن بر کشورهای همسایه‌اش، به خصوص افغانستان است.

من نمی‌دانم که آیا رفقای چریک‌های فدائی خلق ایران در طول این چهل و پنج سال فرصت این را یافته‌اند که تأثیر سیاهکل را در افغانستان، ترکیه، پاکستان و در منطقه بررسی کنند، یا نه؟

من فقط می‌خواهم از نقاط کوچکی از افغانستان آغاز کنم و امیدوارم خودشان در تداوم مبارزات خود، نقش سیاهکل را در منطقه جست و جو کنند و ببینند که چگونه بوده.

به خاطر این که نقش سیاهکل را درست بتوانم بیان کنم، از شما می‌خواهم که با من ۴۵ سال عقب‌تر بروید. پیرمردی که در پیش رویتان ایستاده است را در هیأت یک جوان دانشجویی که در کلاس دوم دانشگاه است، ببینید. افغانستان را

در سال ۱۳۴۹ ببینید. ما یک جنبش روشنفکری خیلی وسیعی داریم. در این جنبش روشنفکری، نیروهای سیاسی معینی که وجود دارند، هر کدام از اینها منافع طبقات معینی را نمایندگی می‌کنند. کمپرادوربسم سرخ در وجود "حزب

دمکراتیک خلق" (هر دو جناح "خلق" و "پرچم" آن)، "اخوان" به مثابه نماینده فئودالیسم، و جناح‌های به اصطلاح سوسیال دمکرات به مثابه نماینده امپریالیسم امریکایی، و جنبش انقلابی افغانستان به مثابه نماینده مردم افغانستان در

صحنه مبارزات وجود دارند. اما این وجود، وجود خیلی نوپایی است. تاریخ مبارزه متشکل جنبش انقلابی افغانستان به

۵ سال می رسد، یعنی از سال ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۹. جنبش مواج پیش می رود. ما که در آن زمان به مثابه سخنران های جنبش به حساب می آمدیم، آنچه را که امروز می فهمیم که باید انسان مارکسیسم را به شکل منسجمش فرا بگیرد (چیزی که رفیق چنگیز به یک نکته اش اشاره کرد)، سه منبع و سه جزء مارکسیسم است و ... هم در پیوند با تاریخ کشور خودش، و هم جنبش های سوسیالیستی منطقه و جهان، منجمله جنبش های آزادیبخش، من که سخنران بودم هیچ از آن نشنیده بودم تا چه رسد به آن کسانی که برای من کف می زدند.

در همان موقع در چنین فضائی، بحث ایجاد حزب به میان آمد، که حزب طبقه کارگر چه گونه باید به وجود بیاید.

هنوز بهمن [دلو] ۴۹ نیست، تیرماه [سرطان] ۴۹ است.

یک طرف بدون این که نظرات خودش را بیان کند که چگونه حزب باید به وجود بیاید، فقط [برنظرات طرف دیگر] انگشت انتقاد می گذاشت.

طرف دیگر جرأت می کرد، طرح خود را مطرح می کرد که برداشت ما از مارکسیسم لنینیسم این است که، تلفیق آگاهانه و خلاقانه مارکسیسم لنینیسم با جنبش طبقاتی پرولتاریا است، و نظر خودش را در مورد تشکیل حزب بیان می کرد که تئوری ایجاد حزب و یا ستراتیژی ایجاد حزب نمی تواند مجزا از ستراتیژی انقلاب یک کشور باشد. ما می دانیم که پرولتاریا در کشور ما باید از طریق مبارزه مسلحانه به قدرت برسد، در نتیجه هر زمان که می خواهیم به سمت ایجاد حزب برویم، باید از مبارزه مسلحانه به مثابه یک پروسه آغاز کنیم. تا این جمله نوشته شد، هنوز جوهرش خشک نشده بود که، خلاف چریکهای فدائی خلق، به ما مهر بی سواد نزدند، چون خودشان سواد چندانی نداشتند و در کم سوادى مانند همدیگر بودیم. به ما گفتند "آوانتوریست"، برچسب پشت برچسب، روی شانه های ما آوانتوریسم بود. بگذریم که معنایش را چند نفر می فهمیدیم یا نمی فهمیدیم. اما هر جایی که می رفتم به ما می گفتند آوانتوریست و ... مثلاً یک بار من گردنم درد می کرد، ریشم بلند شده بود، اشاره به من می کردند و می گفتند با کاسترونیسم نمی شود انقلاب کرد. یعنی به اشکال مختلف فقط طعنه می زدند، تا مسیر بحث را منحرف بسازند.

در چنان حالتی، کتاب هائی که ما می توانستیم از آنها استفاده کنیم، در بهترین حالت "شش اثر نظامی" صدر مائو تسه دون بود، و یا منتخباتش. در همان زمان نوشته هائی از لنین و انگلس به دست ما می رسید. به خصوص از انگلس مانند "جنگهای دهقانی در المان" که راجع به جنگ صحبت کرده بود، فکر می کردیم آن را که خواندیم هر کدام از ما یک متخصص در امر جنگ هستیم

در همان زمان است که آوازه هائی را شنیدیم که در ایران، یک عده از روشنفکرها دست به مبارزه مسلحانه زده اند. هنوز این رابطه، رابطه تنگاتنگ فیما بین دو نهاد نیست. ما با جنبش چپ ایران، به خصوص با رفقای چریکهای فدائی خلق ایران هیچ گونه رابطه مستقیم نداریم. از طریق رسانه های رسمی رژیم، اینطرف و آنطرف می شنویم که کسانی که کشته می شوند، آدمهائی که بانک را می زنند، و یا آدمهائی که یک جنرال امریکایی را اعدام می کنند، اینها نه دزد هستند، نه قاچاقچی هستند و نه جنایتکار، عناصر انقلابی هستند که اینها را به مثابه آغاز کار مبارزه مسلحانه خود حساب می کنند. اینجاست که نخستین صدای شلیک گلوله های سیاهکل به گوش ما می رسد، و ما بدون این که با نوشته های رفقای چریک های فدائی خلق آشنایی داشته باشیم، در وجود یک بخش دیگر از منطقه، متحدین طبقاتی خود را می بینیم که آنها هم مثل ما فکر می کنند. آنها هم فکر می کنند که دنیائی را که دیگران در آن با سلاح زور می گویند، فقط می توان با سلاح تغییر داد. با حرکت از همین موضع، تلاش هائی صورت گرفت که یک مقدار بیشتر با اینها آشنائی پیدا کنیم. نوشته گرانسنگ احمدزاده به دست ما رسید "مبارزه مسلحانه هم ستراتیژی هم تاکتیک". درست است که ما با او زوایای خاص خود را داشتیم. دید ما بیشتر تحت تأثیر اندیشه صدر مائو بود.

اما خودش به مثابه یک کمک می توانست ما را در راهمان یاری کند. نوشته های دیگری از او پویان به دست ما آمد "مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا"، "اصول مخفی کاری" و... اینها همگی یک مسیر را برای ما باز کرد. و آن مسیر این بود که ما روشنفکری که مبارزه را فقط در آن می دیدیم که صبح از منزل بیرون بیائیم، برویم دانشکده و با یک عده ای زنده باد مرده باد بگوئیم، به این فکر افتادیم که باید اصول مخفی کاری را یاد بگیریم. به این فکر افتادیم که حال که دولت تعقیبت می کند، این خطر وجود دارد که با هر گیر افتادن تو را بزند بکشد. چه می شود که.. چاقویت..... را در جیبت بگذاری. اگر تفنگ داری، تفنگت را همراه داشته باشی. تفاوت ما افغانها با رفقای ایران این بود که خوشبختانه در افغانستان داشتن سلاح یک سنت بود و آشنائی با اسلحه نیز یک سنت بود. در نتیجه وقتی مبارزه مسلحانه را شروع کردیم، زیاد تمرین لازم نداشتیم. نشان می گرفتیم، شلیک می کردیم و آن هم درست بود.

اما نتیجه اش ما را در مبارزه یک گام به جلو برد، آشنائی با سبک مبارزه سیاهکل. آشنائی با کتاب پویان در رابطه با اصول مخفی کاری، دروازه های جدیدی را به روی ما باز کرد.

ما شروع کردیم به این که حال که پول نداریم، بعضی احتیاجات خود را می توانیم از طریق مصادره به دست بیاوریم. مصادره های موفق، ۶ سال مصادره کردیم یک نفر دستگیر ندادیم. یک دانه تیپ یا ماشین تحریر نخریدیم. یک دانه استنسیل نخریدیم. یک دانه ماشینی گسندن نخریدیم. اما ده ها و ده ها دانه اش را داشتیم. چون می دانستیم که هر جایی که هست مال خود ماست. فقط باید برویم و بگیریم. در همین زمان با تفنگ های کهنه ای که از پدر به ما میراث رسیده بود، امکان به وجود آمد که کلاشنیکوف هم به دست بیاوریم.

در نتیجه، زمانی که کشور ما در بزرگترین گرداب حوادث ملی و بین المللی قرار گرفت، یعنی بعد از کودتای ۷ ثور [اردیبهشت ۱۳۵۷]، فقط همان جناحی ظرفیت زنده ماندن خود را داشت که صدای سیاهکل، صدای شلیک گلوله های سیاهکل به گوشش رسیده بود. آنهم فقط جناح ما بود. کسان دیگری هم که زنده ماندند، یا اصول مخفی کاری بلد بودند و در پیوند ما با زنده ماندند و یا با تفنگ ما زنده ماندند. اینجاست که وقتی ما در مورد رفقای سیاهکل صحبت می کنیم، زنده بودن فعلی خود را مدیون شان می دانیم.

کسانی بودند که ده ها بار از ما بیشتر می فهمیدند. اگر قرار بود در مورد انقلاب صحبت کنیم، طوطی وار می توانستند تمام کاپیتال را برایتان نقل کنند. اما امروز گور های نامعلومی دارند. چون هنوز در توهم زندگی می کردند که چطور باید با دولت مبارزه کرد. اما این کمسواد، ظرفیت این را داشتیم که به مجرد پیروزی کودتا، مخفی شوم و برای حفظ خود تفنگ بگیرم، و راه مان را با تفنگ باز کنیم. این را مدیون سیاهکل می دانیم.

این که ما با آنها اختلاف داشتیم، این که ما با آنها زاویه داشتیم، این که سمت حرکت ما بیشتر به طرف روستا بود، این که ما معتقد به این بودیم که بدون رفتن بین مردم و داشتن کادر بومی هیچ انقلابی نمی تواند پیروز شود. این ویژگی های کار ما بود که ما را حفظ کرد.

وقتی که روسها به کشور ما حمله کردند، شما امروز از ۱۹ بهمن یاد می کنید، ما در ۱۴ بهمن سال ۱۳۵۸ یکی از قوی ترین پادگان های افغانستان را خلع سلاح کردیم، با وجود ۱۳۰ هزار سرباز روسی. به عنوان "خروش رعد در پکتیا" اعلامیه اش همان زمان در ۱۴ دلو ۱۳۵۸ [بهمن] نوشته است.

در بیستم حوت [اسفند]، یعنی درست یک ماه و شش روز بعد از عمل اولی، یکی از پادگان های معروف دیگر را خلع سلاح کردیم، آنقدر اسلحه بردیم که در آن موقع نمی توانستیم نگاهش کنیم. شما تصورش را نمی توانید بکنید که وقتی آدم با کامیون اسلحه را بار می زند، وقتی که من سیاهکل را می خوانم که با چند تفنگ درگیری و جنگ به وجود آمده،

و پادگانی خلع سلاح شده؛ و می بینم که ما با کامیون اسلحه را بردیم و آن را با انقلابیون ایران مقایسه می کنیم، می بینیم که هرچند که عمل ما بالاتر بود اما منشای خود را از تفنگ سیاهکل گرفته بود.

شاید به فکرتان برسد که بابا این افغان چقدر حرف زد، وقتی اینقدر توانائی داشتید، حالا چرا وضعیت تان خراب است! دوستان عزیز، ما اولین تجربه را داشتیم که همزمان با جنگ علیه سوسیال امپریالیسم شوروی، علیه ارتجاع منطقه، علیه چین و علیه امپریالیسم امریکا همزمان جنگ کردیم. ما از سال ۵۹ که هنوز غرب جرأت این را نداشت که خود را مستقیم با روس ها درگیر بسازد، در اکثریت مناطق روستائی به خصوص در سه - چهار ولایت [استان]، قدرت شماره یک بودیم. هیچ نیروی دیگری توان رویارویی با ما را نداشت. همه آن مناطق را از زیر نفوذ دولت آزاد کرده بودیم، ولسوالی [فرمانداری] هایشان همه از آن ما بود.

اما به محض این که غرب متوجه شد که مردم افغانستان در کلیتش مبارزه می کند، بهترین میدانی را یافت برای انتقام کشی از شوروی. یک باره سیل سلاح از چهار طرف آمد، پول عربستان سعودی، سلاح چینی، امریکائی و حمایت امریکا و ارتجاع منطقه، در کنار سوسیال امپریالیسم شوروی و حدود صد و سی هزار سربازش.

نیروی زمینی که در مقابل ما قرار می گرفت، که ممکن است بعضی از زخم هایش در بدن بعضی از رفقای ما من جمله خود من باشد، نیروی زمینی اش اخوان المسلمین بود و نیروی هوائی آن سوسیال امپریالیسم شوروی. سلاحی که به دست اخوان بود، سلاح چینی بود، حمایتی که از آن می شد، مال امپریالیسم امریکا بود.

ما به مثابه نمایندگان صلح و سوسیالیسم و آزادی انسان، باید از آوان کودکی خود با تمام قدرت های زمانش مبارزه می کردیم و نتایج شکست ما این بود که بیشترین قربانی ها و کشتار را دادیم و امروز با کمال تأسف در تعیین سرنوشت ملت خود فعلاً نقش نداریم. این ناکام ماندن ما، شکست ما به این معنا نیست که راه ما غلط بود. در توازن قواء، ما با نیروی خیلی قوی تر از خود، روبه رو شده بودیم. باید یاد بگیریم که خود را قوی بسازیم تا با نیروئی، اگر نتوانیم بگوئیم قوی تر، با نیروی متحرک تر و با نیروی بیشتر بتوانیم با دشمنان خود تصفیة حساب بکنیم و وقتی به آن روز برسیم من مطمئن هستم که افتخارش به رفقای بنیانگذار سیاهکل نیز می رسد.

تشکر می کنم.